

خبرها

شناخت کافکا

کتاب «شناخت کافکا» منتشر شد. این کتاب به بررسی و نقد آثار یکی از پیچیده‌ترین و پربارهام‌ترین نویسندگان معاصر می‌پردازد که در هفت فصل نوشته شده است. در فصل اول زندگینامه فرانتس کافکا و مسائل خانوادگی‌اش که

در شناخت و درک آثار او موثر است مورد بررسی قرار گرفته است. در این فصل از خانواده و زادگاهش گرفته تا تأثیر نظریه‌های فلسفی چون کی‌یر که‌گور و مکتاب ادبی و هنری زنان نویسنده چون سور تولایسم و اکسیرسوینیسم بر او مورد بحث قرار گرفته است. بخشی از این فصل به بررسی سبک و زبان نویسنده اختصاص داده شده و سرانجام جایگاه هنری‌اش در شرق و غرب بررسی شده‌است. در فصل‌های بعد آثار نویسنده به ترتیب تاریخی نقد شده‌است: برای مثال «داوری» آمریکا و مسخ تجزیه و تحلیل شده و در فصل سوم داستان‌های مربوط به جنگ جهانی اول یعنی سال ۱۹۱۴ به نام‌های «گروه محکومین» و «محاکمه نقد شده» در فصل چهارم داستان‌های مجموعه پزشک دهکده که در سال ۱۹۱۶ نوشته شده، در فصل پنجم داستان‌های «گراکوس شکارچی» و «دیوار بزرگ چین» که در سال‌های ۱۹۱۸–۱۹۱۷ نگارش یافته در فصل ششم داستان‌های مربوط به سال ۱۹۲۲ یعنی «هنرمند گرسنگی» و «کاوش‌های یک سنگ» و در فصل آخر داستان «لانه» که در سال ۱۹۲۳ نوشته شده مورد بررسی قرار گرفته است. این کتاب را انتشارات بهجت با قیمت ۲۵۰۰ تومان و در ۱۱۰۰ نسخه به چاپ رسانده است. شناخت کافکا را دکتر بهرام مقداقی نوشته است.

صدا و بیان برای بازیگر

صدا عادتاً است غریزی و تکلم مهارتی است اکتسابی. درون صدا، یعنی بدون بازدم مرتعش، یکنی ممکن نیست. و مقوله یاد شده یعنی صدا و تکلم عرصه‌هایی‌اند که مطالب این کتاب و جلد بعدی آن را در خود جای خواهند داد.

کتاب «صدا و بیان برای بازیگر» درباره یکی از جذاب‌ترین حرفه‌ها در دنیا است و نیز اینکه چگونه بتوانیم زیباترین، متقاعدکننده‌ترین و مؤثرترین ابزار صوتی – یعنی صدای انسان – را تولید کنیم. کتاب حاضر تلاش و گامی است جدی و نسبتاً گسترده برای طرح اصول صدا و بیان براساس تجربیات شخصی، گروهی و دیدگاه‌هایی از گذشته و حال که حاوی رهنمودهای معروف است برای دانش‌جویان رشته‌های بازیگری تئاتر، سینما و همچنین کارگردانان و علاقه‌مندان که به نحوی با صدا و تکلم سروکار دارند به ویژه از بابت تمرین‌های متعدد و متنوع ارائه شده در سطح کاربردی اصدا و بیان برای بازیگر» نوشته داود دانشور را سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) در ۱۰۰۰ نسخه و با قیمت ۱۲۵۰ تومان منتشر کرده است.

خنده در تاریکی

«خنده در تاریکی» نوشته ولادیمیر ناباکف با ترجمه دکتر محمد اسماعیل فلزی منتشر شد. رمان «خنده در تاریکی» داستان عشق نافرجام مردی متاهل و میانسال به دختری جوان است. عشق او به دختر او رابه تبادلی و فروپاشی خانواده‌اش می‌کشاند و در نهایت زندگی خودش را نیز بر سر این عشق می‌گذارد. این کتاب را نویسنده در میانسالی‌اش می‌نویسد و جزء آن دسته از آثار ناباکف است که هنوز در دنیای غرب خوانندگان بسیار دارد. این رمان از روی ترجمه انگلیسی آن که توسط خود ولادیمیر ناباکف انجام شده به فارسی برگردانده شده‌است. «خنده در تاریکی» نوشته ولادیمیر ناباکف و ترجمه دکتر محمد اسماعیل فلزی را انتشارات هیرمند در ۲۲۰۰ نسخه با قیمت ۲۵۰۰ تومان منتشر کرده است.

گزارش فرهنگستان منتشر شد

مهر: دومین دفتر «گزارش فرهنگستان زبان و ادب فارسی» ویژه فصل بهار ۱۳۸۵ منتشر شد. در این گزارش به روند سیاست‌گذاری‌ها و اجرای طرح‌های مصوب و برنامه‌های فرهنگستان پرداخته شده است. فهرست این گزارش شامل عناوین زیر است: بزرگداشت برگزیدگان فرهنگستان‌های جمهوری اسلامی ایران (دکتر حسن حبیبی)، فرهنگستان، نبض هویت و جایگاه صیانت کشور (برگزیده سخنرانی محمود احمدی‌نژاد)، مرورری بر زندگینامه و خدمات فرهنگی دکتر محمد خورسندی، شورای فرهنگستان زبان و ادب فارسی (شیرین عاصمی)، ضرورت حفاظت و پاسداری از ارزش‌های زبان فارسی (ابلاغیه رئیس‌جمهور)، هفتمین گردهمایی سالانه گروه‌های تخصصی واژه‌گزینی (دکتر حسن حبیبی)، بحثی در اصول و ضوابط واژه‌گزینی (مهندس علی کافی)، نگاهی به فعالیت‌های فرهنگستان (گزارش محمداحمد ازژمند، دبیر فرهنگستان)، اهداف، شرح وظایف و سازمان کتابخانه فرهنگستان (دکتر ناهید بنی‌اقبال)، چهارمین نشست ادب معاصر، گزارش ساختاری فعالیت‌هایت ممیزه فرهنگستان‌ها (شیرین عاصمی)، گزارش فعالیت‌های انجام شده و در دست اجرای گروه فرهنگ نویسی، تازه‌های نشر در نوزدهمین نمایش‌گاہین‌المللی کتاب. در بخش گفت‌وگوی ویژه (ایان نشریه نشست و گفت‌وگو با استاد داجه سیمعی (گیالان) و دکتر دیدالله منصوری درج شده است.

نام آلمانی رمان «Die Blendung» است که تئرج رهنما در کتاب «ادبیات امروز آلمان» آن را اغوا ترجمه کرده است. دکتر رهنما درباره الیاس کانتی نوشته است: «کانتی در ۲۳ ژوئیه ۱۹۰۵ در شهر کوچک روس چوک در بلغارستان زاده شد. خانواده او اصلاً از یهودیان اسپانیایی بودند که در قرن پانزدهم میلادی از اسپانیا رانده شده و به بلغارستان – که در آن زمان تحت سلطه ترکان عثمانی بود – مهاجرت کرده بودند. اما زبان مادری او بلغاری نبود، بلکه در خانواده او همه به زبان اسپانیایی صحبت می‌کردند. الیاس در شش سالگی همراه پدر و مادرش به منچستر (انگلسنان) و در هشت‌سالگی به وین رفت. او دوران دبیرستان را از ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۱ در زوریخ (سوئیس) و از ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۴ در فرانکفورت گذراند؛ سپس به وین رفت و در دانشگاه آنجا در رشته شیمی به تحصیل پرداخت. کانتی در ۱۹۲۹ به دریافت درجه دکترا در رشته شیمی توفیق یافت و در ۱۹۳۸ به لندن مهاجرت کرد. بعد به تابعیت انگلیس درآمد و تا پایان عمر (۱۹۸۹) در آنجا زندگی کرد. زبانی که کانتی آثارش را در طول عمر خود به آن می‌نوشت نه اسپانیایی و نه انگلیسی بلکه آلمانی بود، زبانی که او ابتدا در هشت‌سالگی از مادرش آموخته بود. نخستین اثری که از کانتی انتشار یافت، رمانی است به نام اغوا (۱۹۳۵) که در آن به توصیف زندگی مردی به نام دکتر پتر کین می‌پردازد. کین چین‌شناس معروفی است که در حصار کتابخانه عظیم خود تنها زندگی می‌کند. او مرد روشنفکری است که جهان را تنها از راه کتاب می‌شناسد و درک درستی از محیط پیرامونش ندارد و …» (ادبیات امروز آلمان، نشر چشمه، ۱۳۷۵، صفحه ۱۰۰)

کین چین‌شناس معروفی است که در حصار کتابخانه عظیم خود تنها زندگی می‌کند. او مرد روشنفکری است که جهان را تنها از راه کتاب می‌شناسد و درک درستی از محیط پیرامونش ندارد و …» (ادبیات امروز آلمان، نشر چشمه، ۱۳۷۵، صفحه ۱۰۰)
فرعی برج بابل) انتشارات نیلوفر منتشر کرده است.

عنوان رمانم گمراه‌کننده است زیرا این کتاب که قرار بود اولین کتابم باشد، یکی از هشت کتابی بود که من طرح همه آنها را در یک سال از سپتامبر ۱۹۲۹ تا سپتامبر ۱۹۳۰، ریختم. دست‌نوشته اولین رمانم که بعداً روی نوشتنش متمرکز شدم و چند سال بعد شکل گرفت عنوان «کانت عاشق می‌شود» را بر خود داشت. مدت چهار سال دست‌نوشته این رمان را با همین نام پیش خودم نگه داشتم. تا اینکه سال ۱۹۳۵ وقتی که قرار شد چاپ شود نامش را به «اغوا» تغییر دادم. شخصیت اصلی کتاب که امروز با نام کین مشهور شده در طرح‌های اولیه «ب» نامیده شده بود که حروف اول واژه «کانت‌ناسی» (Buchermensch) است.

زیرا او با این خصلت کتابی‌اش بود که برایم اهمیت داشت، حتی وابستگی او به کتاب بسیار مهم‌تر از خودش بود. هویت کتابی این شخصیت در آن زمان تنها ویژگی او بود. وقتی بالاخره به شکلی منسجم شروع به نوشتن داستان زندگی او کردم اسمش را برانرد (یعنی آتش) گذاشتم. در این اسم پایان زندگی او را پیش‌بینی می‌کردم. قرار بود زندگی او در آتش خاتمه یابد. با وجود اینکه هنوز جزئیات رمان در ذهنم شکل نگرفته بود و نمی‌دانستم چگونه پیش خواهد رفت، یک چیز از ابتدای کار برایم مسلم بود. او در انتها خودش را به همراه کتاب‌هایش در کتابخانه‌اش به آتش می‌کشد. به همین دلیل می‌خواستم نام او را برانرد بگذارم و بدین ترتیب اسم‌های اولیه «آدم کتابی» و «برانده» تنها امور قطعی بودند که از همان ابتدای کار در مورد این شخصیت وجود داشت. چیز دیگری نیز که احتمالاً در کتاب نقش تعیین‌کننده‌ای دارد از پیش برایم مسلم بود: تئوزه مستخدمه کوتاه‌بینی که نقش مقابل کین را دارد. برخلاف آدم کتابی (کین) که ساخته تحلیلم بود شخصیتی که این مستخدمه از روی آن ساخته شد در واقعیت وجود داشت. در آوریل ۱۹۲۷ در حومه شهر وین روی تپه‌ای در کوچه‌ای به نام «هاگن برگر» اتاقی اجاره کرده بودم. پیش از آن در وین ساکن اتاق‌های دانشجویی بودم و اکنون قصد داشتم برای تنوع یک‌بار هم که شده خارج از شهر ساکن شوم. باغ وحش منطقه لاینتس با درخت‌های قدیمی‌اش مرا مجذوب می‌کرد.

آگهی اجاره اتاقی که روی دیوار باغ‌وحش چسبانده شده بود نظرم را جلب کرد. تصمیم گرفتم اتاق را بپذیرم. خاتم صاحبخانه در راه به رویم گشود و مرا به طبقه دوم خانه که فقط همین یک اتاق را داشت راهنمایی کرد. او خودش به همراه خانواده در طبقه همکف ساکن بود. منظوره‌ای که از پنجره اتاق پیدا بود مرا به هیجان آورد: از یک سو مشرف بودم به درخت‌های باغ اسقف‌ها، از سوی دیگر به دره‌ای که دیابلیش اشتاین هف – که به شهر مجانبین معروف بود و دور تا دورش را دیواری محصور کرده بود – قرار داشت. در همان اولین نگاه تصمیم گرفتم اتاق را اجاره کنم. مقابل همان پنجره گشوده درباره جزئیات با خانم صاحبخانه به توافق رسیدم. دامن او تا به زمین می‌رسید، سرش را کج نگه می‌داشت و گاهی آن را به سمت چپ یا راست می‌انداخت. اولین نظقی را که برایم ایراد کرد عیناً در فصل سوم کifer آتش آورده‌ام. موضوع نقطش درباره جوانان امروزی و قیمت سبب زمینی بود که می‌گفت دو برابر شده است. واقعیت این است که در طول سال بعد اغلب همان کلمات را از او می‌شنیدم. در همان اولین دیدار به او گفتم که دوستم دوشیزه براوت ممکن است گاهی برای دیدارم بیاید. صاحبخانه‌ام تأکید کرد که به جز دوشیزه براوت شخص دیگری اجازه ملاقات مرا در آنجا نخواهد داشت. با خشم به او گفتم که فقط همین یک دوست به دیدارم خواهد آمد و بدین ترتیب آرام شد. او به گفتم کتاب‌های زیادی نیز دارم. در جواب گفت: «خواهش می‌کنم. اما مشغوری مثل شما باید هم کتاب‌های زیادی داشته باشد.» اما ما در آخرین خواسته‌ام با او مشکل بیشتری پیدا کردم. می‌خواستم تابلوهای نقاشی‌ام را که همه‌جا با خود می‌بردم در اتاقم آویزان کنم، گفت: «حتماً باید از میخ استفاده کنی؟ کاغذ دیواری‌های قشنگ اتاق خراب می‌شوند. او با صدای سر و خشکی گفتم که حتماً باید آنها را آویزان کنم. از سال‌ها قبل با این تابلوها که کیی نقاشی‌های دیواری کلیسای سیستین بودند زندگی می‌کردم و آن قدر به تصاویر پیاپران و زن‌های پیشگوی میکل‌آنژ دلبستگی پیدا کرده بودم که حاضر نبودم به خاطر اتاق این زن از نصب آنها صرف‌نظر کنم. زن که تصمیم راسخم را دید به رغم بیهوشی کوتاه‌آمد.

شش سال در این اتاق زندگی کردم و نه تنها به دلیل شخصیت تئوزه (شخصیت زن «کiferآتش») بلکه به خاطر چشم اندازی که هر روز به دارالمجانبین اشتاین هف داشتم به آن مدیونم. در اشتاین هف شش هزار دیواره زندگی می‌کردند و دیدن منظره آنجا باعث بائج هر روزم بود. مطمئناً اگر در این اتاق زندگی نمی‌کردم هرگز «کifer آتش» را نمی‌نوشتم اما برای

کتاب



کیفر آتش از زبان الیاس کانتی

اولین کتابم: کیفر آتش

الیاس کانتی

ترجمه : سهراب برازش

بخش اول

نوشتن این رمان هنوز خیلی زود بود. آن زمان دانشجوی رشته شیمی بودم و هر روز به آزمایشگاه می‌رفتم و فقط شب‌ها وقتم را با نوشتن می‌گذراندم. در اینجا دوست ندارم این تصور غلط را ایجاد کنم که شخصیت تئوزه که تازه سه سال و نیم بعد در ذهنم جان گرفت به جز طرز صحبت کردن و قیافه ظاهری نقطه اشتراک دیگری با صاحبخانه‌ام داشته است. زن صاحبخانه‌ام کارمند بازنشسته اداره پست بود، شوهرش نیز در اداره پست کار می‌کرد و دو فرزند بزرگ داشتند که با آنها زندگی می‌کردند. تنها اولین گفت‌وگوی تئوزه (در رمان) از واقعیت مایه می‌گیرد بقیه چیزها کاملاً ابداع خودم است.

چند ماه بعد از اینکه به اتاق جدیدم آمدم بودم اتفاقی افتاد که در زندگی آینده‌ام و نیز در شکل‌گیری رمان «کیفر آتش» تأثیر عمیقی گذاشت. از آن اتفاقات نادری که شهری را چنان متاثر می‌سازد که بعد از پشت سر گذاشتن آن دیگر همان شهری نیست که قبلاً بوده.

صبح ۱۵ جولای ۱۹۲۷ طبق معمول هر روز به موسسه شیمی خیابان ورنیگر رفته بلکه هنوز خانه بودم. بعد یرون آمدم و در قهوه‌خانه‌ای حوالی محل مسکونی‌ام روزنامه‌های صبح را تروق کردم. هنوز خمشی را که بعد از به دست گرفتن روزنامه «رایشترپست» وجودم را فراقرت احساس می‌کنم. صفحه اول روزنامه با عنوان بسیار درشتی نوشته شده بود: «یک حکم عادلانه». در بورگن‌لند تیراندازی شده بود، کارگاه‌ها کشته شده بودند. دادگاه قاتلین را تبرئه کرده بود. تبرئه قاتلین در ارگان حزب حاکم «حکم عادلانه» نامیده شده بود یا بهتر بگویم این طور تبلیغ می‌کردند. چیزی که باعث خشم طبقه کارگر وین شده بود پیش از آنکه تبرئه قاتلین باشد بیشتر به استهزا گرفتن هر گونه احساس عدالت بود. کارگران از سرتاسر شهر دسته دسته به جلوی کاخ دادگستری که نامش برای آنها تجسم بی‌عدالتی بود هجوم می‌آوردند. واکنش آنها کاملاً خودجوش بود حتی من نیز این احساس را داشتم.

دوچرخه‌ام به دستم، سوار بر ماشین آتش‌نشانی درحالی‌که دست راستم را به جلو دراز کرده بود خودش را سر راه آنها قرار داد، اما هیچ تأثیری نداشت. کاخ دادگستری در آتش سوخت. پلیس حکم تیر گرفت و ۹۰ نفر کشته شدند. آن‌ روز ۴۶ سال گذشت و خشم آن روز هنوز در من زنده است. آنچه را که با تمام وجودم تجربه کردم چیزی شبیه به یک انقلاب بود. حتی قادر نیستم در صد صفحه آنچه را که به چشم دیدم توصیف کنم. به جزئی از توده‌ها تبدیل شده بودم، کاملاً در آنها حل شده بودم و کوچک‌ترین مقاومتی در مقابل آنچه انجام می‌دادند در خودم احساس نمی‌کردم. در حیرتم که توده‌ها در آن حال توانستم تک‌تک صحنه‌هایی را که پیش چشمم شکل گرفت ترک کرده و به حافظه بسپارم.

هنگامی که کارگران کاخ دادگستری را به آتش کشیدند شهردار زایتس (Seitz) سوار بر ماشین آتش‌نشانی درحالی‌که دست راستش را به جلو دراز کرده بود خودش را سر راه آنها قرار داد، اما هیچ تأثیری نداشت. کاخ دادگستری در آتش سوخت. پلیس حکم تیر گرفت و ۹۰ نفر کشته شدند. آن‌ تاریخ همه فرهنگ‌ها سست وجو کردم. تاریخ و فلسفه کهن چین پیش از همه را شیفته کردم. من با فلسفه یونان خیلی پیش از آن زمانی که در فرانکفورت اقامت داشتم آشنا شده بودم؛ اکنون در نوشته‌های تاریخ‌نگاران کهن به ویژه توکودیدس^۱ و فلاسفه پیش از سقراط عمیق شدم. طبعاً به مطالعه انقلاب‌ها نیز پرداختم. انقلاب انگلستان، فرانسه و روسیه. اما اهمیت توده‌ها در مذاهب خیلی چیزها را برایم روشن کرد. اشتیاقی که در شناخت مذاهب پیدا کردم و تاکنون نیز مرا ترک نتموده در این زمان به وجود آمد. آثار داروین را به این امید خواندم تا در آنها مطالبی درباره شکل‌گیری توده‌ها بین حیوانات بیابم و به همین منظور با دقت فراوانی به مطالعه کتب در زمینه دولت‌های حشرات پرداختم. احتمالاً کم می‌خوانیدم چون تمام شب‌ها با مطالعه به روز می‌رساندم. یادداشت‌هایی نیز برداشتم و می‌گویشدم قافلاتی از آنها در دیواربوم. همه اینها برایم حکم مقدمه‌چینی و زمینه‌سازی‌هایی برای کتاب توده‌ها را داشت اما اکنون که از جنبه رمان به آنها نگاه می‌کنم می‌بینم این مطالعات شیفته‌وار و همه‌جانبه چه تأثیر فراوانی روی کیفر آتش که چند سال بعد منتشر شد با چه گذاشته است.

تابستان ۱۹۲۸ برای اولین بار به برلین آمدم و این رویداد تعیین‌کننده بعدی بود. ویلنلد هرتسفلد^۲ موسس انتشارات مالیک دنبال جوانی می‌گشت تا به او در آماده‌کردن کتابی کمی کند و از طریق دوستی از وجود مطلع شده بود. در تعطیلات میان دو ترم از من دعوت کرد تا به برلین بروم و ضمن کار روی آن کتاب نزد او نیز اقامت کنم. با تصمیمی زیادی به استقبال آمدم و رفتار گشاده‌اش باعث شد احساس بی‌تجربگی که ناشناس بودن نکنم. ناگهان خود را در کانون زندگی فرهنگی برلین دیدم. او همه جا مرا با خودش می‌برد و من بدین ترتیب با دوستانش و افرادی‌شمار دیگری آشنا شدم، گاه در آن واحد تعداد زیادی از آنها را ملاقات می‌کردم. من تنها سه تن را به یاد دارم: آلبرگان با آنها حشر و نشر داشتم در اینجا نام می‌برم. گئورگه گرتس^۳ که از دوران مدرسه‌ام در فرانکفورت

سال چهارم ■ شماره ۸۴۸ *شرق*

یادداشت

درباره کتاب «کافه زیر دریا»*

تلفیق سبکی، تفکر و لذت

بابک زمانی

مجموعه داستان‌های کوتاه و به هم پیوسته استفاانو بننی نویسنده معاصر ایتالیایی شاهدهی دیگر است بر مدعای بقا و حتی برتری ادبیات داستانی در دنیایی که تکنولوژی‌های پیشرفته تصویری می‌رود تا تمام وقت آزاد بشر را در جوامع پیشرفته بگیرد و از آن بیشتر نقاط قوتی که در این یادداشت به آنها اشاره خواهیم کرد ثابت می‌کنند که هنوز بشر و به خصوص در جوامع پیشرفته‌تر به ادبیات نیازمند است و ذرات زیادی از وجود او همچنان در انتظار این تأملات خالی مانده‌اند. اگرچه جلوه‌های ویژه تصویری می‌روند که حتی پرده سینما و تلویزیون را بدرند و به صورتی سه بعدی فضای اتاق و سالن سینما را پر کنند اما همچنان در آستانه ذهن بیننده «کب می‌کنند» و تکنولوژی بالاتر به معنای تعین بیشتر است و تعین بیشتر به نحو فراینده‌ای از میزان مداخله ذهن تماشاگر می‌کاهد. اما در ادبیات این ذهن خواننده است که بخش مهمی از واقعیت داستانی را می‌آفریند و به جرات می‌توان گفت هربار که یک داستان خواننده می‌شود حادثهٔ خلافتانه دیگری به وقوع می‌پیوندد و هر کس نقشی یا نقش‌هایی از خود را در این داستان می‌بیند و آن را بازی می‌کند. این قضیه پیچیده‌ای نیست مقایسه تماشای هری پاتر با خواندن هری پاتر برای هر کودکی آشکار است. اگر هری پاتر از ابتدا به شکل فیلم بیرون می‌آمد قطعاً فقط یک فیلم علمی تخیلی دیگر بود در کنار بسیاریا! در مجموعه داستان کافه زیر دریا با قهقریای از امکانات داستان روبه‌رو هستیم امکاناتی که نویسنده با دست‌ودلبازی در برابر چشمان خواننده می‌گستراند. وقتی نیک می‌نگری در دوران ما صنعت داستان جز این نمی‌تواند باشد. از همان ابتدا که راوی اول پیرمردی را می‌بیند که به زیر آب می‌رود و نه تنها غرق نمی‌شود بلکه به کافه‌ای در کف آب قدم می‌گذارد که بسیاری دیگر هم در آنجا به انتظار نشسته‌اند تا هرکدام داستان‌های مجموعه را روایت کنند. نویسنده حجت را تمام می‌کند که با تمام امکانات واقعیت روبه‌رو خواهد شد و این امکانات متعدددن، راوی‌های متعدد که چیزی بیش از آئینه‌های تودرتو را به ذهن می‌آورند پرداخت فضاهایی جدید با قانونمندی‌های خاص خود مثل «دلداده مریخی»، «عبور پیرمردها»، «شی میتزه» استفاده صرف از یک تکنیک داستان‌نویسی قدیمی «گ ناستاسیا» و به پیشواز برخی نویسندگان رفتن «اوله رون» ادگار آلن پو و «بریشیلا» . . . آگاتا کریستی. نوشتن داستان با استفاده صرف از نقل قول «لولوی آدم ضایع کن». چگونه می‌توان این همه تنوع و عدم



تعین را به شیوه‌ای به جز ادبیات نشان داد؟ تا جزء جزء زندگی به تأمل در آید. و آیا این دوربین لغزان نویسنده که هرزمان زاویه دید خود را تغییر می‌دهد و هربار از زاویه‌ای غیرمتعارف به زندگی می‌نگرد و زندگی را به زیر جاقوی تشریح نقد و تفکر می‌خواند ضرورت مبرم انسان امروز نیست؟ اما آن طنایی که هنرمند را به میانه قلب توده مردم می‌کشاند چیزی نیست جز همان ملاحظه قندی که از هنری بی‌آن هیچ است. داستان تاثیرگذار قبل از هرچیز داستان خواندنی است. داستانی که خواننده را به دنبال خود نمی‌کشاند، به او لذت نمی‌بخشد و او را سرگرم نمی‌کند به هیچ وجه توانایی صید ساعات فراغت توده مردم را نخواهد داشت آن هم در کنار کشتی‌های ماهیگیری عظیم الجثه‌ای همچون سینما و تلویزیون. مجموعه داستان استفاانو بننی شدیداً خواندنی است حتی در ترجمه هم که سنگینی تفکر و لذت و . . . است؟ چرا ادبیات داستانی ما هیچ گاه توانسته به این تلفیق دست یابد؟ چرا نویسندگان ما فقط در لحظاتی کوتاه و فقط تا درجاتی توانستند پوسته تنگ حلقه‌های روشنفکری را بزدند؟ چرا نوشتن برای توده مردم کسر شأن نویسندگان ما است؟ آیا ما به ادبیات داستانی با خصوصیاتی که ذکر کردم نیاز نداریم؟ ما که لقمه نهجوده تکنولوژی مدرن را هرچه سراسیمه‌تر در اختیار می‌گیریم نیاز به تأمل و اندیشه در جزئیات زندگی خود و جویدن هرچه بیشتر این لقمه ثقیل الهضم نداریم؟ مجموعه داستان بننی شاهدهی است بر این مدعا که ادبیات هم چنان ضرورت مبرم زمان ماست و می‌تواند و باید توسط توده مردم خوانده شود. نه با بخشمانه‌ای که با خواندنی‌تر کردن آثار داستانی!

* کافه زیر دریا ، استفاانو بننی ، ترجمه : رضا قیصریه Reichspost-1 Karl Kraus-2 (۱۸۷۴–۱۹۳۶) نویسنده اتریشی Thukydis-3 Wieland Herzfeld-4 George Grosz-5 (۱۹۵۹–۱۸۹۳) نقاش و گرافیتس آلمانی Robert Musil-6 نویسنده معروف اتریشی Hermann Broch-7 (۱۹۵۱–۱۸۸۶) نویسنده آلمانی Alban Berg-8 آهنگساز زنی (۱۹۲۵–۱۸۸۵) Anton von Webern-9 آهنگساز وینی